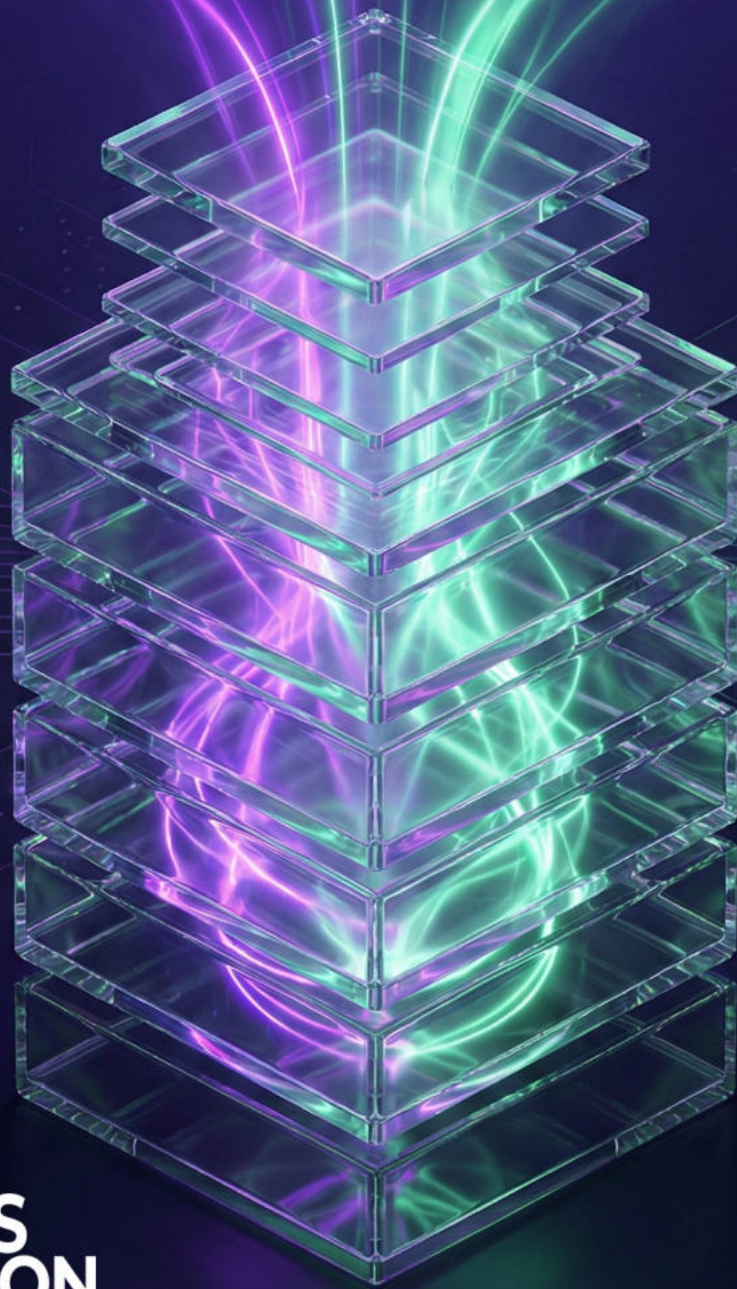
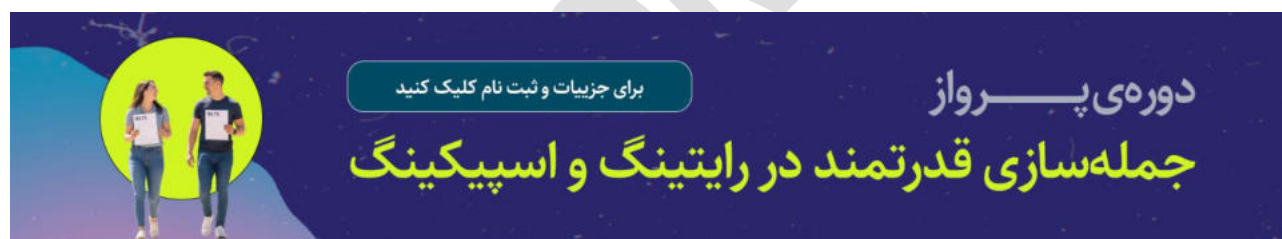


AWL SUBLIST 2

Expanding Vocabulary: Semantic Layers



کلیک کنید تا محصولات و خدمات آیلتس لمون را ببینید:



Achieve

achievable, achieved, achievement, achievements, achieves, achieving

ابعاد معنایی

همنشین‌ها

Achieve an objective

رسیدن به مقصود

Sense of achievement

حس موفقیت/رضایت

Achievable goal

هدف قابل دسترس

۱. دست یافتن / رسیدن (به هدف)

Achieve a goal/ambition.

۲. موفق شدن (با تلاش)

He achieved success in business.

کاربرد در موقعیت

فتح قله اورست کار آسانی نیست؛ کوهنوردان برای اینکه به آن **achieve** کنند، سال‌ها تمرین می‌کنند. وقتی به قله می‌رسند، یک **sense of achievement** (حس پیروزی) عظیم دارند. در مدیریت، مهم است که اهداف **achievable** (دست‌یافتنی) تعیین کنید، نه رویاهای محال.

چالش ترجمه و تحلیل

He didn't achieve his goal .	۱. او به هدفش نرسید.
This is a major achievement .	۲. این یک دستاورد بزرگ است.
It was a great sense of achievement .	۳. حس موفقیت فوق‌العاده‌ای بود.
Achieving world peace is hard.	۴. دستیابی به صلح جهانی دشوار است.
Goals must be realistic and achievable .	۵. اهداف باید واقع‌بینانه و قابل دستیابی باشند.
Academic achievement .	۶. دستاورد تحصیلی.
She achieved excellent results.	۷. او نتایج عالی کسب کرد.
High achievers usually work hard.	۸. افراد موفق (High achievers).

مأموریت نهایی

What is your biggest achievement so far?

بزرگترین "Achievement" (دستاورد) زندگی شما تا به امروز چه بوده است؟

Acquire

acquired, acquirement, acquisition, acquisitions

معنی‌ها

Acquired taste

چیزی که با گذر زمان به آن علاقه مند می‌شوید

Language acquisition

فراگیری زبان

Mergers and acquisitions

ادغام و تملک (تجاری)

ابعاد معنایی

۱. کسب کردن / آموختن (مهارت/دانش)

Acquire a second language.

۲. به دست آوردن / خریدن (اموال)

The company acquired a new building.

کاربرد در موقعیت

بچه‌ها زبان مادری را یاد نمی‌گیرند (Learn)، بلکه آن را **acquire** می‌کنند (ناخودآگاه جذب می‌کنند). در دنیای تجارت، شرکت‌های بزرگ مثل گوگل شرکت‌های کوچک‌تر را **acquire** می‌کنند (می‌خرند). قهوه تلخ یا سوشی ممکن است برای شما یک **acquired taste** باشد (اولش دوست ندارید، بعداً عادت می‌کنید).

چالش ترجمه و تحلیل

He acquired great wealth. Got کمی رسمی‌تر از	۱. او ثروت زیادی به دست آورد.
Second language acquisition .	۲. فراگیری زبان دوم.
The company was acquired by its rival.	۳. شرکت توسط رقیبش خریداری شد (تملک شد).
Olives are an acquired taste .	۴. زیتون طعمی است که باید به آن عادت کرد.
She acquired new skills.	۵. او مهارت‌های جدیدی کسب کرد.
Acquired Immune Deficiency Syndrome.	۶. سندرم نقص ایمنی اکتسابی (AIDS).
The museum made a new acquisition .	۷. موزه نقاشی جدیدی خرید.
Land acquisition .	۸. مالکیت زمین.

What skill do you hope to acquire this year?

چه مهارتی هست که دوست دارید امسال "Acquire" کنید؟ (زبان؟ کدنویسی؟)

مأموریت نهایی

Administer

ابعاد معنایی

همنشین‌ها

Obama Administration

دولت اوباما (کابینه)

Administer justice

اجرای عدالت

Administrative tasks

کارهای اداری

۱. مدیریت/اداره کردن (Manage)

Administer a fund/test.

۲. دادن/اعمال کردن (دارو/قانون)

Administer first aid/drugs.

کاربرد در موقعیت

پرستار به بیمار دارو **administers** (می‌دهد/تزریق می‌کند). قاضی در دادگاه عدالت را **administers** (اجرا می‌کند). در مدرسه، کسی که کارهای دفتری و مدیریتی را انجام می‌دهد، **administrator** است. در آمریکا، به دوره ریاست جمهوری و کابینه او **Administration** می‌گویند (مثلاً دولت بایدن).

چالش ترجمه و تحلیل

The nurse administered first aid .	۱. پرستار کمک‌های اولیه را انجام داد.
Administrative tasks are boring.	۲. کارهای اداری خسته‌کننده هستند.
The exam was administered by the teacher.	۳. امتحان توسط معلم برگزار (مدیریت) شد.
To administer an oath .	۴. سوگند یاد کردن (مراسم تحلیف).
He is a system administrator (Admin).	۵. او مدیر سیستم است.
Cost of administering drugs is high.	۶. هزینه داروهای تجویزی بالاست.
The Trump Administration .	۷. دولت (کابینه) ترامپ.
Master of Business Administration .	۸. مدیریت کسب و کار (MBA).

مأموریت نهایی

Do you prefer an administrative job or a practical one?

آیا ترجیح می‌دهید یک شغل "Administrative" (پشت میز و دفتری) داشته باشید یا عملی؟